

گفتگو با بهترین‌های علمی

موفق کسی است که به رضایت درونی برسد*

علی دانشمند در سال ۱۳۶۳ هجری شمسی در تبریز متولد شد. پدر وی جراح عمومی و مادر او لیسانس مترجمی زبان انگلیسی و خانه‌دار است. او پس از سپری کردن دوره‌های ابتدایی و راهنمایی، در دبیرستان و مرکز پیش دانشگاهی شهیدمدنی استعدادهای درخشان تبریز ادامه تحصیل داد و با معدل ۱۹/۵۲ صدم از این مرکز فارغ‌التحصیل شد. وی امسال در آزمون سراسری دانشگاهها شرکت کرد و توانست رتبه اول گروه علوم تجربی این آزمون را به خود اختصاص دهد. با ایشان گفت و گویی انجام داده‌ایم که در زیر از نظر شما می‌گذرد.

قبل از اعلام نتایج، حدس می‌زدید چه رتبه‌ای کسب کنید؟

من فکر می‌کردم رتبه‌ام زیر ۳۰ شود ولی فکر نمی‌کردم رتبه اول را کسب کنم.

○ وقتی باخبر شدید رتبه اول شدید، چه احساسی داشتید؟

● نمی‌توانم احساسم را بیان کنم ولی خیلی خوشحال شدم.

○ مهمترین عامل این موفقیت را چه چیزی می‌دانید؟

* کیهان / ۱۶ شهریور ۱۳۸۱ شماره ۱۷۴۶۹

● بعد از توکل به خدا سعی و تلاش خودم، همراهی و همکاری خانواده، محیط مدرسه و همکلاسی‌هایم بیشترین نقش را در این موفقیت داشتند.

○ در دوران دبیرستان و پیش دانشگاهی چقدر درس می‌خواندید؟

● روزهایی که در مدرسه بودم، روزی ۶ ساعت و روزهایی که تعطیل بود بین ۸ تا ۹ ساعت درس می‌خواندم. من همیشه کلاس می‌رفتم و تا اردیبهشت ماه هم کلاس رفتم، زیرا کلاسها برایم خیلی مفید بود و از آنها خوب استفاده می‌کردم.

○ با چه روشی درس می‌خواندید؟

● از اول دبستان، برای من وضعیت تحصیلی و درسی مهم بود. من همیشه روی مفهوم و مباحث کار می‌کردم. مهم نبود که چقدر وقت صرف مطالعه کنم. مهم این بود که مطالب را بفهمم، نکته دیگر اینکه درسها را بیشتر به صورتی تشریحی می‌خواندم و کمتر روی تست وقت می‌گذاشتم، البته روی تست هم کار می‌کردم.

○ از چه سالی روی تست کار کردید؟

● از دوم دبیرستان، هر سال سعی می‌کردم تست‌های مطالب مربوط به همان سال را کار کنم.

○ چگونه می‌توان در کنکور موفق شد؟

● نکته اصلی این است که انسان خود را باور و اعتماد به نفس داشته باشد. مهمترین عامل موفقیت هر شخصی، خود اوست، عوامل بیرونی نقش کمتری دارند. حداکثر نقش آنها ده درصد است.

○ تعریف شما از موفقیت در زندگی چیست؟

● موفق کسی است که از انجام کارهایش به یک رضایت درونی برسد. مثلاً یک کسی برای کنکور تلاش می‌کند و تمام تلاشش را هم می‌کند و رتبه دوهزار و سه هزار کسب می‌کند. به نظر من اگر ایشان خودش از نتیجه کارش راضی باشد موفق است.

○ اوقات فراغت خود را چگونه سپری می‌کردید؟

● مطالعات آزاد در زمینه‌های مختلف مثل رمان، کتابهای تاریخی و فلسفه. بعضی اوقات هم با دوستانم به ورزش و پارک می‌رفتم. حتی در زمستان گذشته، برخلاف آنکه خیلی فکر می‌کنند که در سال آخر نباید به مسافرت رفت، من به مسافرت رفتم.

○ به کدامیک از دانشمندان علاقه‌مند هستید؟

● آلبرت اینشتین، فرانسیس کریک کاشف مدل مولکولی و DNA، مرحوم دکتر حسابی و ابن سینا.

○ بهترین دوستان شما چه کسانی هستند؟

● در درجه اول بهترین دوست پدر و مادر می‌توانند باشند. دوستان بعدی من همکلاسی‌های من هستند که از نظر فکری و اخلاقی به من نزدیک هستند و با آنها احساس آرامش می‌کنم. به طور کلی دوستان خوب کسانی هستند که در پیشرفت علمی و معنوی انسان مؤثر باشند، صادق باشند، خودخواه نباشند، قدرت تحمل فکر مخالف داشته باشند، صبور باشند، نظرات خود را تحمیل نکنند، تنگ نظر نباشند، به خوشبختی دیگران فکر کنند و در خوشبختی دیگران نقش داشته باشند.

○ از چه نوع ورزشهایی بیشتر خوشش می‌آید؟

● شنا، بسکتبال و پینگ پنگ.

○ چقدر تلویزیون می‌بینید؟

● من بیشتر برنامه‌های ورزشی تلویزیون و اخبار را می‌بینم.

○ در کارهای خانه، خانواده را کمک می‌کنید؟

● بله، تا حدودی، مثلاً در زمینه نظافت خانه و خرید خانه.

○ از چه نوع غذاهایی بیشتر خوشش می‌آید؟

● من خیلی اهل خوردن و خوراک نیستم، هر غذایی که جلویم بگذارند می‌خورم و خیلی برایم مهم نیست که چه باشد، چون پرخور نیستم.

○ شبانه روز چقدر می‌خوابید؟

● حداقل روزی ۸ ساعت می‌خوابم، البته الان فرصت بیشتر است و شاید روزی ۱۱ ساعت بخوابم. کلاً پرخواب هستم و به خواب علاقه زیادی دارم.

○ پرخوابی نقش منفی در مسیر تحصیلی شما نداشت؟

● من از وقتی بیداری خودم خیلی خوب استفاده می‌کنم و سعی می‌کنم طوری برنامه ریزی کنم که از ساعت خوابم کم نکنم، خوب بی‌خوابی خیلی مرا اذیت می‌کند. من اگر خوب نخوابم اوقات بیداری مفیدی نخواهم داشت. البته من شنیده‌ام که ساعت‌های خواب در سنین جوانی بین ۱۶ تا ۲۴ سالگی خیلی مهم است و نقش مهمی در سلامتی انسان دارد.

○ به نظر شما بهترین معلم کیست؟

● بهترین معلم کسی است که با بهترین روش ممکن، مطالب را به دانش‌آموزان منتقل کند. یعنی بیشتر از حجم مطلب، نحوه انتقال و چگونگی تفهیم مطالب مهم است.

○ در چه رشته‌ای ادامه تحصیل خواهید داد؟

● پزشکی دانشگاه تهران

○ چرا؟

● چون فکر می‌کنم گسترده‌ترین رشته پزشکی آنقدر زیاد است که جای زیادی برای پیشرفت دارد.

○ بزرگترین آرزوی شما چیست؟

● اول حفظ سلامتی و بعد رسیدن به مدارج بالای علم.

○ چه انتظاری از مسئولان کشور دارید؟

● فراهم کردن محیط مناسب برای پیشرفت جوانان، مثلاً فراهم کردن امکانات آزمایشگاهی و تحقیقاتی لازم برای تحقیقات و محیط مناسب دانشگاه.

○ نظر شما درباره کتابهای درسی چیست؟

● من فکر می‌کنم کتابهای درسی در سالهای اخیر یک مقدار پیشرفت داشته‌اند و بهتر شده‌اند، اما تکیه بر مفاهیم باید بیشتر گسترش پیدا کند و زیاد به محفوظات تکیه نشود. مطالبی که بچه‌ها را وادار به پرسش و کنجکاوی کند.

○ چه انتقادی از نظام آموزش و پرورش کشور دارید؟

● انتقاد من بیشتر در زمینه کنکور است. نمی‌خواهم تقصیر را به گردن سازمان سنجش بیندازم. به نظر من مشکل اصلی را باید در نظام آموزشی کشور دید. به اعتقاد من آزمون ورود به دانشگاهها نباید در یک مرحله و به صورت قبول یا رد برگزار شود. آزمون ورود به دانشگاهها باید در طول دوره دبیرستان و پیش دانشگاهی به صورت مرحله به مرحله اجرا شود تا دانش‌آموزان در طول مدت تحصیل به طور مرتب با همدیگر به رقابت بپردازند. با این روش، هم انگیزه‌های تحصیلی و یادگیری دانش‌آموزان افزایش می‌یابد، هم انگیزه ادامه تحصیل آنها بیشتر می‌شود و هم انگیزه ادامه تحصیل بعد از کنکور قویتر می‌شود. فایده دیگر این کار این است که دانش‌آموزان از کنکور یک سد بزرگ برای خود نمی‌سازند و واقع‌گرایانه‌تر با این مسئله برخورد می‌کنند و انگیزه برای درس خواندن در طول دوران تحصیل برای دانش‌آموزان باقی می‌ماند. به نظر من حتی بعد از قبولی در کنکور، باید برای تفکیک دانشجویان خوب و متوسط و حتی بد زمینه رقابت فراهم شود. به عبارت دیگر رقابت علمی باید به طور مستمر و در طول سالهای مختلف در طول دوران تحصیلات ابتدایی، راهنمایی، متوسطه و عالی ادامه یابد.

تا نکند دوست نظر، ضایع است سعی من و جهد من و کوش من*

وقتی که در کشور کانادا بودم، مواقعی ساعت سه یا چهار صبح به خانه برمی گشتم. طوفان برف به صورتم سیلی می زد و راه رفتن دشوار می شد. گاه دقایقی در آن تاریکی و زیر هجوم برف می ایستادم و به اطراف می نگریستم، چشمان خود را به زحمت باز می کردم. سرما تمام بدنم را می گرفت. سعی می کردم به آسمان نگاه کنم و با صدای نسبتاً بلند می گفتم: «ای خدا، ای پروردگار من، تو را شکر می کنم، تو هستی که همه کائنات را خلق کردی، آسمانها را برافراشتی و طوفان برف می فرستی، زمین را سفیدپوش کردی، همه اینها به دست قدرت توست و نشانه حکمت و رحمت توست و جلوه هستی توست و آواز جمال و قدرت توست، من تو را به این سختیها شکر می گویم، تو به من توانایی راه رفتن دادی». گاهی قدمهایم را برمی داشتم و چند قدمی جلو می رفتم باز می ایستادم و به عقب نگاه می کردم و می گفتم: «ای خدایا تو بودی که این توانایی را به من دادی که چند دقیقه بیشتر زنده باشم و بتوانم چند گامی به پیش نهم، ای خدای من، تو را شکر می گویم، تو به من تحمل این بی خوابیها را دادی، تو مرا یاری کردی مگر من که بودم، خدایا من این سختیها را دوست دارم و تو با همه رحمتت تحمل این سختیها را نودبان اعتلای من قراردادی، خدایا سختیها را بیشتر از آسانگیری هایت دوست دارم چون با این رنجها مرا به معرفت بالاتر رهنمون می سازی. خدایا تو مرا کمک کردی. تو مرا در سفر به این کشور یاری کردی، تو مرا توانایی تحصیل علم دادی، خدایا اگر هر آن ارادهات تعلق گیرد همه آنچه که می دانم و آموخته ام به یک باره محو می شود تا اینکه حتی خود را و فرزندانم را نشناسم».

مگر می شود انسان رو به سوی خدا کند و خدای رحمان رحمت از او بگرداند. گاهی، وقتی در اتاق کارم تنها بودم می گفتم: «خدایا من نادان و جاهل هستم، من نمی فهمم فقط دل به سوی تو کرده ام. خدایا می دانی که چه خواهم و می شنوی آنچه که گویم و می بینی حال ذلیل گونه ای که در درگاهت دارم. من نمی دانم و نمی بینم، تو خود مرا به سوی حق رهنمون باش و دست مرا بگیر».

برادران و خواهران گرامی، ما از سرمایه این کشور در همه ابعاد و جنبه های مختلف استفاده کردیم. از همان اول که کشور را ترک می کنیم هر نیتی که در دل داریم خدا همه را می داند. پوزش می طلبم چنانکه خدای نکرده از طرف این حقیر جسارتی باشد. فقط حقیقتی را بیان می کنم. وقتی که تحصیلات ما تمام می شود. هر نیت و اندیشه دور و دراز که داریم و هر مقداری هم که از چشم تیزبین عقل دیگران پنهان نگه داریم خداوند به همه آنها آگاه و دانا است. دقت کنیم مبدا متضرر شویم. مراقب باشیم سودهای کلان را با منافع جزئی از دست ندهیم. دقت کنیم سودا با خدا را به معامله با این دنیا به غفلت ن فروشیم.

این حرف دل دکتر ناصر معصومی دانشجوی ممتاز دکتری است. او در سال ۱۳۴۴ در شهر خوی چشم به جهان گشود، تحصیلات متوسطه را در دبیرستان دکتر شریعتی خوی و کارشناسی و کارشناسی ارشد الکترونیک را به ترتیب در سال‌های ۱۳۶۷ و ۱۳۷۰ در دانشگاه تهران به پایان رسانده است. وی طی سالهای ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰ با جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران در پژوهش‌های کاربردی برق و کامپیوتر همکاری می‌نمود. او در سال ۱۳۷۰ به هیأت علمی گروه مهندسی برق و کامپیوتر دانشگاه تهران پیوست. در اواخر سال ۱۳۷۵ به کشور کانادا عازم شد و به تحصیلات دکتری در دانشگاه «واترلو» اشتغال یافت. ایشان در سال ۱۳۸۰ از رساله دکتری دفاع کرد و به کشور بازگشت و اکنون همکاری مجدد خود را با دانشگاه تهران آغاز نموده است.

آنچه در ذیل می‌آید گفتگوی مکتوب پیک سنجش با ایشان است که می‌خوانید:

○ دلیل اینکه کانادا را برای تحصیل انتخاب کردید چه بود؟

● اینجا دو بحث وجود دارد؛ یکی موضوع رفتن به خارج از کشور برای تحصیلات است که علت آن عموماً وجود امکانات و ابزار بیشتری برای تحقیق و مطالعه و نیز سادگی و سهولت دسترسی به آنها است. علاوه بر این نظم و روال‌های مشخصی وجود دارد که استفاده از وقت را بهینه می‌کند مطلب دوم آن است که کشور کانادا علاوه بر مزیت فوق‌دارای ساختار اجتماعی چند فرهنگی (multi-cultural) است که بدین جهت همه اقشار از جمله مسلمانان با پوشش اسلامی خود مورد احترام هستند و مشکلی ندارند.

○ در طول تحصیل چه تعداد مقالات علمی به کنفرانس‌های بین‌المللی ارائه کردید؟

● در طول تحصیلاتم ۱۶ مقاله پذیرفته شده داشتم که از این تعداد، ۱۳ مقاله مربوط به کنفرانس‌های معتبر و ۳ مقاله مربوط به مجلات علمی IEEE و یا مورد حمایت IEEE است. ضمناً شایسته است عرض کنم که استاد اینجانب جناب آقای پروفیسور محمدابراهیم المصری، بنده را در نگارش و تهیه مقالات و نیز حضور در کنفرانس‌های علمی بین‌المللی همیشه مورد تشویق و حمایت قرار می‌داد. مسلماً شرکت در کنفرانس‌ها و مجامع علمی امکان تبادل اطلاعات، دانش و نیز امکان آشنایی با دانشمندان و متخصصان را فراهم می‌سازد.

○ آیا در طول تحصیل به دریافت جوایزی هم نایل آمدید؟

● مطابق قوانین دانشگاه واترلو، امکان گرفتن جایزه FOE تا ترم هشتم وجود دارد. این جایزه پنج‌بار با نظر موافق و تصمیم گروه مهندسی برق و کامپیوتر به بنده تعلق گرفت. علاوه بر این، استادان راهنما

و چندتن از استادان کمیته ممتحن با تهیه و ارسال نامه‌هایی رساله تحقیقاتی اینجانب را برای گرفتن دو نوع مدال طلا Alumni Gold Medal و General Governors Gold Medal نامزد کرده‌اند.

○ آیا استادان شما اصرار داشتند که در کانادا بمانید و با آنها همکاری تحقیقاتی داشته باشید؟

● بله. درست پس از دفاع از رساله، استادم پرفسور المصری از من خواست که فدای آن روز پس از اقامه نماز جمعه در دفتر کارش وی را ملاقات کنم. در اندیشه بودم که چه کاری با من دارد. او در دفتر کارش با من صحبت کرد و دوبار هم مرا به خانه‌اش دعوت کرد. در همه‌ی این جلسات از من خواست که پنج سال، سه سال، یا حداقل یک سال بصورت P.D.F (Post Doctoral Fellow) با ایشان کار کنم. اما من در بازگشت به ایران کوچکترین تردیدی نداشتم، ولیکن نگرانی من این بود که مبادا صمیمیت و علاقه متقابل تضعیف شود و من دوست داشتم در کمال احترام و علاقه به ایشان طبق برنامه به ایران بازگردم. لذا از خدا خواستم که خودش کلام این حقیر را در گفتگو با ایشان مؤثر قرار دهد. سرانجام ایشان پذیرفت در حالی که گفت: «ناصر هر وقت و هر لحظه بروی تو آزادی و من هر چه تو بگویی بی‌تردید آن را می‌پذیرم» و او این مطلب را در چندین جلسه به من گفت و من خداوند را شاکر بودم و هستم. علاوه برایشان چند استاد دیگر هم مصر بودند که با آنها همکاری تحقیقاتی داشته باشم. چند پیشنهاد کار هم بطور جدی از شرکت‌های آمریکایی و کانادایی داشتم. گروه برق دانشگاه واترلو هم سه بار پیشنهاد تدریس به من داده بود.

○ شما چهار ماه پس از دفاعیه به ایران برگشتید چه طور شد که تصمیم گرفتید سریع به ایران برگردید

و در آنجا نمایند تا از امکانات آنجا بیشتر استفاده کنید؟

● مسلماً نمی‌توانیم در چند جمله علت تصمیم خود مبنی بر بازگشت به ایران را توضیح دهیم. ولی می‌توانم به اختصار این را عرض کنم که پیمانی با پروردگار خود داشتم. اینکه رفتم درس بخوانم و صادقانه و بی‌هیچ شرط و امتیازخواهی به کشورم بازگردم. این کشور و مردم آن نردبان اعتلای من بودند. آن موقع که با حمایت دانشگاه تهران و وزارت علوم تحقیقات و فناوری، و با ترغیب دوستان و صبر و بردباری خانواده‌ام تحصیل را آغاز کردم دانشجوی ساده و بی‌ادعایی بودم. اکنون که رشد پیدا کرده‌ام و توانایی یافته‌ام باید صادق و منصف و شاکر باشم و بدانم که چه کسانی بستر این رشد و تعالی را برایم مهیا نموده‌اند. آیا این نگرش همان پیمان الهی نیست؟

گفتم ای خدای من، ای خالق آسمانها و زمین، ای گرداننده کرات و ماه و خورشید، ای پروردگاری که آبرو و حیثیت دادی، تو بودی و تو هستی که این کلام را بردل و زبانم جاری کردی،

تویی که هدایت‌م نمودی، تو، هر آن مراقبت‌م کردی تا سقوط نکنم و صبور و شکیب‌باشم و عقل پیشه کنم و نیکو بیندیشم. خدایا، تو هم سختی‌ها را برایم فراهم آوردی و هم توانایی تسلط بر آنها را عطا کردی. ای خالق من! و ای آقای من! پس چگونه مرا در این آزمونها می‌آزمایی و حال آنکه از حال این دل‌بیمار به عشقت نیک خبر داری. چشم‌کور باد اگر نینم که تو این همه نعمت و توفیق‌م دادی تا سرانجام مرابیزمایی. ای خدای من، ای صاحب و پناه من، اکنون می‌دانی که چشم از همه این امکانات می‌پوشم و دل از همه این سهولت‌ها و آرامش‌ها تهی می‌کنم. به ذات قسم که سودای با تو و عشق و عاشقی برای تو از هر چیزی برایم دلنشین‌تر، شایسته‌تر، رضایت‌بخش‌تر، شیرین‌تر و پرسودتر است. ای خدا تو همه این امکانات و آبرو و توفیقات را برایم عطا کردی ولی اکنون بخاطر تو و برای تو برمی‌گردم تا بهره‌ای فزون‌تر یابم که همان قرابت و نزدیکی با تو است.

لذا با تمام وجود بر این باور بودم که علی‌رغم همه این مشکلات و کاستی‌هایی که احتمالاً وجود خواهد داشت باید برگردم. صراحتاً و صادقانه عرض کنم که عموماً، بسیاری از اشخاص چه آنهایی که در ایران بودند یا در کانادا، توصیه می‌نمودند که حداقل چندسالی پس از پایان تحصیل در کانادا اقامت کنم و برای این توصیه علل متعدد و گاه مستدل و خیرخواهانه هم مطرح می‌شد. دیگر اینکه واضح بود که شرایط و امکانات تحقیق به آن سهولت و کیفیت و کمیت آنجا در ایران فراهم نیست. گذشته از آن به نظر می‌رسید که در مجموع مشکلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی هم شرایط را سخت‌تر کرده است. ولیکن ساده عرض کنم اگر همه چیز از هر جهت فراهم بود دیگر بازگشتن و کارکردن که هنری نبود. آیا انصاف هست که ما منتظر بمانیم تا کسانی دیگر بستر تحقیق و شرایط راحتی را برای ما فراهم آورند؟ آیا این خودبینی نیست؟ چه کسانی اولاً از ما ایرانی‌ها برای خدمت کردن و آبادانی کشور هستند؟ پس چه کسانی باید برای این کشور و مردم تلاش بکنند. خارجی‌ها که نمی‌آیند برای آبادکردن این مرز و بوم تلاش کنند و مایه بگذارند. ما باید همه تلاش کنیم و زحمت بکشیم تا شاگرد نعمتهای الهی باشیم.

○ قبل از رفتن به کانادا برای تحصیل، با چه مشکلاتی مواجه بودید؟

● مشکلات بیشتر از سنخ «از این اداره به آن اداره کاغذ به دست رفتن» بود که عموماً اینها را همه می‌دانند و سال‌ها همه از این رنج می‌برند. ابهام در تعداد و نوع کارهای اداری که باید انجام گیرد و اینکه انتهای آن کجاست و هر مرحله به کجا ختم می‌شود از مواردی است که روح همه را می‌آزارد پیدا کردن وثیقه ملکی هم خود برای بنده مشکلات عدیده‌ای داشت و علی‌رغم مکاتبات رئیس وقت

دانشگاه تهران به نتیجه‌ای نرسید.

○ آیا در رابطه با سرپرستی دانشجویان در کانادا هم مشکلاتی داشتید؟

● مشکلی که در ارتباط با سرپرستی محترم باشد نه تنها نبوده، بلکه وجود سرپرستی مهمترین نقطه اتکای روحی اینجانب در اکثر مشکلاتم در کانادا بود. بنده مایل بوده و وظیفه خود می‌دانم با خلوص تمام و تواضع کامل از سرپرستی‌های دانشجویان در طول مدت تحصیل اینجانب، جناب آقای دکتر حسینی و خصوصاً برادر ارجمندم جناب آقای دکتر مرتضوی کمال تشکر و سپاسگذاری خود را اعلام نمایم.

○ آیا پس از بازگشت به کشور با مشکلاتی هم روبه‌رو بوده‌اید؟

● مشکلاتی که اکنون داریم خاص بنده نیست بیشتر از سنخ آنهایی است که اکثر جامعه گرفتار آن است. من هم یکی از آنها، یکی دوتا هم نیست. مشکلات و ناهنجاری‌ها در همه ابعاد و با شدت و ضعف و بعضاً دردناک وجود دارد. کارها و امور اداری در جامعه روال‌های بسیار پیچیده، طولانی و بعضاً غیرمنطقی دارند. برای انجام بسیاری از کارها باید سفرهای داخل شهری کرد. هنوز تلفن و پیگیری امور از این طریق اعتبار و جایگاه خود را پیدا نکرده است. وقت هر نفر ساعت‌ها در ترافیک و صف‌های مختلف تلف می‌شود. همه اینها را می‌دانند و عموماً هم رنج می‌برند. من نمی‌گویم اراده و خواستی برای رفع اینها نیست. به هر حال واقعیت این است که این مشکلات سالها وجود داشته، دارد و بعضاً بدتر هم شده است. وقتی به کانادا رفتم دخترم از همان فردا به مدرسه رفت ولی در اینجا باید دنبال مدرسه خوب و مطمئن گشت و بعد واضح است که ثبت نام در آن مدرسه از پیچیدگی‌های روزگار است. کارها به طور کلی خیلی کند پیش می‌رود و مراحل متعددی دارد و به نظر می‌رسد که بیشتر متصدیان امور در کار خود جدیت، احساس مسئولیت و خبرگی لازم را ندارند. مثلاً برای داشتن یک خط تلفن بارها بین مرکز مخابرات و دفترخانه و کپی خانه در رفت و آمد بوده‌ام. در حالی که گرفتن یک خط تلفن می‌توانست به روال بسیار ساده‌تر انجام بگیرد. برای بازکردن حساب و گرفتن دسته چک باید حدود دوماه منتظر استعلام بانک می‌بودم. برای داشتن دفترچه بیمه خدمات درمانی باید منتظر می‌ماندم تا از اولین حقوق ماهانه بیمه کسر بشود سپس با داشتن فیش حقوقی اقدامات بعدی انجام بگیرد.

○ مگر شما قبل از آمدن به ایران از این مشکلات آگاه نبوده‌اید؟

● با خواندن روزنامه‌های متعدد از طریق اینترنت در تمام مدت اقامتم در کانادا از وضعیت

اجتماعی - سیاسی و اقتصادی کشور تا حدود قابل توجهی مطلع بودم. احتمال هم می‌دادم که اوضاع از بعضی لحاظ نامناسب‌تر از آنچه که بنده اطلاع داشتم باشد. مثلاً براساس مشاهدات بنده وضع ترافیک و عدم رعایت قوانین رانندگی بدتر شده است. آستانه تحمل مردم پایین‌تر آمده و روحیه پرخاشگری نمود پیدا کرده است. احترام مردم نسبت به یکدیگر ضعیف شده و رضایتشان از وضع زندگی تقلیل یافته است.

○ با اینکه به این مسایل آگاهی داشتید پس چرا باز تصمیم گرفتید به وطن بازگردید؟

● رضایت بنده از بازگشت به وطن یک رضایت باوری، ایمانی و عقلی است. یک نوع تسلیم عاشقانه است. نه چشم طمع به چیزی داشتم که به آن دل بسته باشم و نه از مشکلات و سختیها و کاستی‌ها هراسی داشتم که استخوانهای تنم را بلرزاند اگر غیر از این بود در هر حالت سخت بازنده و پشیمان می‌شدم.

مسئلاً نه. آن چه که باور و تعلق خاطر مرا به کشورم پایدارتر و راسخ‌تر می‌کند پیمانی است که با پروردگار متعال بسته‌ام. نگاه من به این دنیا نگاه یک کشاورز به مزرعه است، نگاه یک دانش‌آموز به جلسه امتحان است. چشم من فقط به خداست اگر چه آرزو داریم که اوضاع کشورمان از هر جهت در سطح عالی باشد ولی چنانچه کاستی‌ها و مشکلاتی را در جامعه ملاحظه کنیم هر یک از ما از جهاتی و به اندازه‌ای در رفع آنها مسئول هستیم. هر مقطعی از تاریخ عمرمان یک دوره آزمون، با آزمونهای کوچک و بزرگ، و به صورت مستمر است و موفقیت ما هم به دنبال تحمل دشواریها و غلبه بر آنها باز با نگاه و توجه و توکل بر خداست. در باور و یقین این حقیر هیچ لحظه‌ای بدون ذکر و یاد خدا ارزش ندارد و تحمل سختیها و غلبه بر آنها گرچه خود موفقیت و توفیق هم به دنبال دارد ولی باز برای رضایت ذات اقدس الهی، و در راستای تسلیم و بندگی او معنی و شکوه می‌یابد.

○ ○ ○

یک تار از تالو عشق

هر فکر و اندیشه و هر فعلی فقط برای خدا، و هر نظری به سوی جمال حضرت اقدسش.
عاشق فقط به معشوق می‌اندیشد. هیچ هویتی و هیچ موجودیتی جز معشوق نیست. هر چه هست فقط اوست. همین عشق عاشق هم از جلوه جمال معشوق و از رحمت معشوق و از سرفیض و لطف اوست همه‌ی خواسته‌ی عاشق فقط معشوق است. همچنانکه حضرت امیرعلی بن ابیطالب (ع) می‌فرماید:
إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ وَهَبْتَنِي صَبْرْتُ عَلَىٰ حَرِّ نَارِكَ

فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى كَرَامَتِكَ

کلمه لا اله الا الله هم همین است. در واقع نفی هر عشق، هر تعلق، هر دل بستگی، و نفی هر اله جز الله است. با لا اله الا الله هر سلیقه، هر نگاه و نگرانی، هر اندیشه، و هر عشق به غیر را از دل بیرون می‌کنیم. هر چه هست فقط اوست. رحمت و جمال ذات اقدس الهی همه‌ی عالم وجود را پر کرده است. رحمت و خالقیت خداوند تبارک و تعالی به همه موجودات لباس هستی پوشانده است. خداوند کریم، آن خالق قادر و علیم، اراده فرموده و مخلوقات از عدم هستی یافته‌اند.

هیچ لذتی بالاتر از اندیشه و تفکر کردن به او نیست. هیچ عملی خالص‌تر از کار برای او و به رضای او و به یاد او نیست. هیچ معامله‌ای سودمندتر از معامله با خدا نیست. معامله با خدا یعنی درس خواندن برای او و به یاد او. یعنی هر قدمی را برداشتن برای او، یعنی به هنگام خواب از یک پهلوی به پهلوی دیگر برگشتن به یاد او. نه اینکه عاشق و عابد در این عشق به سودی بیندیشد، بلکه ما همه در ذات، در وجود و در همه هستی محتاج خداییم، اصل تولد این عشق هم، هم به اراده حکیمانه او و هم از سر فیض واسعة او به عاشق و مخلوق است. هیچ لحظه‌ای بدون فیض نور و رحمت او موجودیت و دوام وجود پیدا نمی‌کنیم. هر چه هست احسان و رحمت اوست. همه عالم هم از سر رحمت واسعة اوست. خداوند را می‌پرستیم چون شایسته پرستش و طاعت است. چون پرستش و اطاعت و بندگی بنده در پیچه‌های رحمت را به سوی او می‌گشاید و او را مقام و رتبه‌ای علیا می‌بخشد. ای خالق متعال، کنون که می‌نویسم برای توست. گاه که سکوت می‌کنم و گاه هم که از تو و با یاد تو می‌گویم اطاعت توست. برای تو می‌خوانم و به خاطر تو اندیشه خدمت در سر دارم. برای تو رفتم و بخاطر تو برگشتم و به پیمان با تو وفادارم.

به خدا، هر لحظه که از خداوند در متن اندیشه و عمل خود غفلت کنیم به اندازه همان لحظه ضرر کرده‌ایم و خود را از تعالی و معرفت و رشد محروم کرده‌ایم. هیچ توفیقی بدون زحمت بدست نمی‌آید و هیچ عاشقی بدون سوختن، عشق بازی نتواند کرد.

همه آزمونهای زندگی، هم بستر ارزیابی تواناییها و تحمل ما را فراهم می‌آورد و هم معرفت به نفس و علم به استعدادها و ظرفیتها را. علاوه بر این هر آزمون، تجربه دست و پنجه نرم کردن با آزمونها را فراهم کرده و ما را برای آزمونهای بعدی آماده‌تر و روش عملمان را حکیمانه‌تر می‌کند. یک وقت کسی فکر نکند که اگر فرد مؤمن و متدینی است همه امور زندگی برایش آسان و روان خواهد بود. بالا رفتن از نردبان اعتلا و شایستگی، دقت و صبر و شکیبایی در تحمل ناملايمات و دشواری‌ها را می‌طلبد. و هر چه رهرو مرتبه فراتری را بپیماید دقت بیشتری هم لازم است چون امکان سقوط بیشتر می‌شود و ظرافت بیشتری را در فکر و عمل می‌طلبد.

دکتر ناصر معصومی نیز بر این باور بوده است، تا توانسته نردبان علم را درنوردد و از خرمن علم خوشه‌ای بردارد و سپس به کشورش بازگردد و با نهایت صمیمیت آموخته‌هایش را در اختیار هموطنانش بگذارد. آنچه در زیر می‌آید قسمت دوم و پایانی مصاحبه مکتوب پیک سنجش با ایشان

است که می‌خوانید:

○ رابطه شما با استاد راهنما و سایر دانشجویان چگونه بود؟ آیا هم اکنون هم با استاد راهنما ارتباط

دارید؟

● من رابطه بسیار صمیمی و گرم با استادم داشتم و دارم. بعضی از دوستان در واترلو می‌دانند که رابطه بنده با استادم اگر بی‌نظیر نبود حداقل کم‌نظیر بود. بنده برای ایشان احترام وافر قائل بودم و ایشان هم متقابلاً همین‌طور. با دانشجویان ایرانی و خارجی هم ارتباط و دوستی داشتم و اکنون هم با بسیاری از آنها در ارتباط هستم.

رابطه هر دانشجو با استادش دو وجه دارد. یکی رابطه علمی است و دیگری رابطه اخلاقی و شخصیتی. یک وقت ملاحظه می‌شود که هم دانشجو و هم استاد افرادی با سوابق علمی درخشان هستند ولی از لحاظ اخلاقی با هم سازگاری ندارند و یا سلیقه‌های متفاوت دارند. استاد بنده هم از جهت علمی و هم از جهت اخلاقی و رفتاری از بنده بسیار راضی بود و هست بطوری که این رضایت را بارها در نزد دوستان بیان کرده‌اند. در تمام طول پنج سال، یک بار نشد ایشان کاری از بنده بخواهند و بنده، اما و اگر بیاورم و نشد یک بار با هم قرار ملاقات داشته باشیم و بنده ثانیه‌ای از موعد مقرر تأخیر داشته باشم. مثلاً وقتی وی با من سر ساعت ۹ صبح قرار ملاقات می‌گذاشت درست وقتی ساعت ۹ را نشان می‌داد، در اتاق ایشان را برای اجازه ورود به صدا در می‌آوردم نه زودتر و نه دیرتر. اکنون هم با استادم از طریق E-mail در ارتباط هستم و ضمن اینکه مسائل تحقیقاتی مشترک مطرح می‌شود، رابطه صمیمی و اعتماد متقابل روح حاکم بر روابط فی‌مابین است.

○ پس از بازگشت بیشتر اوقات شما صرف چه کاری می‌شود؟

● بیشتر اوقات در دانشگاه حضور دارم که در این میان ضمن دنبال کردن کارهای تحقیقاتی و مقاله‌ها، دوستان را هم ملاقات می‌کنم و ضمن تجدید دیدار مسائل علمی و دانشگاه را مورد بحث و تبادل آرا قرار می‌دهیم. بعضاً هم به دعوت دوستان به بازدید از پروژه‌های تحقیقاتی به منظور آشنایی با روند تحقیقات کاربردی و ارائه نقطه نظرات مشاوره‌ای می‌پردازم. در این میان، با وجود مشغله بسیار زیاد هیچ وقت دیدار فامیل و خویشاوندان را فراموش نمی‌کنم و با دیدار از آنها یا با تماس تلفنی رابطه عاطفی با آنها را تقویت و بهبود و جهت می‌بخشم.

○ آیا غیر از امر تحصیل و تحقیق در دانشگاه واترلو در کانادا، به امور دیگری هم اشتغال داشتید؟

لطفاً توضیح بدهید؟

● دوره تحصیلات دکتری در دانشگاه واترلو برای اینجانب یک دوره بسیار با اهمیت و تاریخی بود. ممکن است برای شما تعجب آور باشد که بنده قبل از رفتن به کشور کانادا همین پیش‌بینی را با توجه به آنچه که از خداوند متعال می‌خواستم داشتم. در این دوره، هم به درس و تحقیق مشغول بودم، هم در فعالیتهای جمعی همکاری نزدیک با گروهی از برادران و خانواده‌های ایرانی در واترلو داشتم و هم در مراسم مذهبی و گردهمایی‌های خانوادگی شرکت می‌کردیم. هم چنین وقت قابل توجهی را از طریق مکاتبه و یا نامه‌های الکترونیکی (Email) برای ارتباط با خویشاوندان و دوستان در ایران صرف می‌کردم. هم در خانه به دخترم درس فارسی به منظور شرکت در امتحانات پایان سال یاد می‌دادم و هم هر روز وی را به مدرسه می‌بردم و می‌آوردم. گذشته از اینها مایل بودم محیط اطراف خود را از جنبه‌های متنوع مطالعه کنم و چشم و گوش خود را برای آموختن، بینا و شنوا نگه دارم. در اواسط درسم بود که مادرم فوت کرد و بلافاصله به ایران آمدم تا در مراسم شرکت کنم. در پایان تحصیلاتم ۲۶ روز مانده به دفاع از رساله دکتری پدرم نیز به رحمت خداوند رفت و یک هفته بعد از فوت ایشان از موضوع مطلع شدم. در تمام این مدت سختی‌ها، ناملایمات و کم‌خوابی‌ها را تحمل کردم و یقین دارم هیچ یک از این توفیقات مقدور نبود مگر به لطف و مدد الهی. هیچ لحظه‌ای از حیات، فعالیت و توفیق خود را بدون نظر و لطف و احسان و توجه الهی نه باور دارم و نه به غیر از آن می‌اندیشم. بهمین دلیل قبل از اینکه به این سفر بروم، بر دلم این الهام شده بود که خداوند تبارک و تعالی زمینه را برای کسب موفقیت‌ها و تجارب بیشتر در پس تحمل سختیها و آزمون‌ها برایم مهیا کرده است. هم دلم و روحم در ایران بود و هم مشتاق عزیمت به سوی آن قرارگاه بودم که پروردگارم حرکت می‌داد.

○ در سفر به کانادا لطفاً در مورد خانواده خود هم توضیح بدهید؟

● ما سه نفری به کانادا رفتیم، من، همسرم و دخترم فاطمه که در آن موقع در کلاس پنجم ابتدایی بود. خداوند دو فرزند هم در کانادا به ما عطا و امانت، بخشید، ریحانه که اکنون حدود پنج سال است و محمدهادی که سه سال و نیم دارد.

○ چنانچه برای دانشجویان ایرانی در خارج از کشور توصیه‌هایی دارید بفرمایید؟

● اگر ان شاء الله جسارت نباشد پیشنهاد می‌کنم ارتباط گرم و صمیمی و تنگاتنگ خود را با دوستانشان در ایران و خانواده‌هایشان نگه دارند. هر مشغله‌ای ولو علمی و محترم ممکن است آدمی را از توجه به حقایق دیگر غافل کند. هیچوقت هدف کلان و مقدس حیات و خلقت که همان طاعت

الهی، یعنی در حقیقت رشد و تعالی خود انسان است را فراموش نکنیم که در غیر این صورت ارزش کار خود را پایین آورده‌ایم و آن را در معرض خطرها قرار داده‌ایم، در حالی که کار برای خدا قطعاً بیمه شده است. با اندیشه کار برای خدا هم به آن معنا و روح بخشیده‌ایم و هم به آن ارزش و بهای واقعی داده‌ایم. همچنین توجه کنیم که سهولت‌های زندگی در خارج از کشور جسم و روح ما را به گونه‌ای عادت ندهد که فقط به خود بیندیشیم. ممکن است ما اینها را قبول نداشته و مقاومت کنیم ولی واقعیت این است که انسان به تدریج به شرایط جدید خو می‌گیرد و سازگار می‌شود. بعضاً خودش هم متوجه نمی‌شود چون همه چیز تدریجی اتفاق می‌افتد و هرچه سن بالا می‌رود شخص محتاط‌تر می‌شود و جرأت مقابله با ناملازمات و اشتیاق خدمت به دیگران به ضعف می‌گراید.

نکته دیگر، اهمیت بالای هویت ملی و ایرانی بودن است. ما فرهنگ و آداب بسیار ارزشمند و خاص خود را داریم. با حفظ هویت و غرور معقول ملی، پاسدار اصالت انسانی، دینی و ملی خود باشیم. هر یک از ما که به عنوان یک ایرانی در خارج از کشور زندگی می‌کنیم. نماینده کشور خود هستیم، بخواهیم یا نخواهیم وقتی که با یک نفر مثلاً یونانی، پاکستانی، مالزیایی یا هندی و غیره برای اولین بار برخورد می‌کنیم احتمالاً خاطره‌ای خوش یا تلخ و شخصیت والا یا دون از وی برایمان ایجاد می‌شود و این همیشه در ذهن می‌ماند و گاهی این را هم به بقیه یعنی به کل آن ملت هم تعمیم می‌دهیم. مراقب باشیم با همه افعال، سکنتات و قول و قرارهای خود شرافت انسانی و مقام والای اخلاقی خود و ملت خود را حفظ و پاسداری کنیم. اینکه در خارج از کشور تحصیل کرده یا می‌کنیم یک وقت سبب غرور خود و تحقیر دیگری نشود. نکته مهم دیگر انتخاب دوستان خصوصاً در بدو ورود به کشور خارجی است. دوست خوب یک راهنمای خوب است و چراغ هدایتگر است. دوست آدمی را به سوی شقاوت و یاسعدت می‌برد. انتخاب دوست در همه جا اهمیت دارد. ولیکن در خارج از کشور که پدر و مادر و برادر و خواهر و سایر خویشاوندان حضور ندارند دوست جای همه را تا حدودی می‌تواند بگیرد. لذا دوست خوب، یک مشاور خوب، یک ناظر و مراقب خوب است که آینه حقیقت نما باشد.

○ برای کسانی که می‌خواهند برای ادامه تحصیل به کانادا بروند چه توصیه و پیشنهادهایی دارید؟

● توصیه می‌کنم با توجه به گرایش تخصصی و علایق تحقیقاتی که دارند، مطالعه دقیق روی دانشگاه‌های مختلف بخصوص استاد راهنما بکنند. چه بسا انتخاب استاد در مقطع تحصیلات تکمیلی از انتخاب دانشگاه مهمتر است. گاه مشاهده می‌شود که دانشجو مجبور شده در یک دانشگاه خوب به

علت عدم توافق با استادش به جهت مسائل علمی یا سلیق رفتاری به دانشگاه دیگری رفته و در این میان، مشکلاتی مواجه شده است. مشورت با دانشجویانی که در دانشگاه مورد نظر تحصیل می‌کنند یا با استاد مورد نظر داشته‌اند بسیار حائز اهمیت است. بعضاً دانشجویان به علت فشارهای مختلف در داخل کشور که منجر به طولانی شدن مدت زمان انتخاب دانشگاه و استاد راهنما می‌شود تمایل دارند در مراحل پایانی اعزام، دانشگاه و استاد راهنما را هر چه سریعتر انتخاب کنند تا هرچه زودتر از مشکلات پیچیده و وقت‌گیر اداری رهایی یابند و این سبب می‌شود که از مزایای مشورت کردن محروم شوند. پیشنهاد می‌کنم وقتی که دانشگاهی را برای تحصیل در نظر گرفتید با دانشجویان ایرانی و حتی خارجی که در رشته مورد نظر تحصیل می‌کنند مشورت لازم را انجام دهید. با اساتیدی که در آن دانشگاه تحصیل کرده‌اند و اکنون در ایران هستند نشست داشته و اطلاعات لازم را کسب کنید. وقتی که به تصمیم نهایی رسیدید قبل از عزیمت به خارج از کشور حتماً با سرپرستی دانشجویان تماس برقرار کنید و از راهنمایی سودمند ایشان استفاده کنید.

○ مایل هستیم که چند خاطره‌ای از دوره تحصیل در کانادا برای ما تعریف کنید.

● مهمترین و ارزشمندترین خاطره من در کشور کانادا شرکت در جلسات هفتگی قرآن بود. سابقه جلسات قرآن به سال ۱۹۸۹ برمی‌گردد که آقای دکتر میثم شمس و آقای دکتر فرجی دانا و چندین نفر دیگر بانیان آن بودند. این جلسه هر هفته جمعه شب در منزل یک نفر از جمع دوستان ایرانی تشکیل می‌شد و به نوبت می‌چرخید. البته گاهی هم از دوستان عرب، شیعه و بعضاً برادران سنی در جلسات قرآن شرکت می‌کردند. جمع بسیار خوب و جلسه بسیار متعالی و خالص بود. چون اصل بنیان‌گذاری و تداوم این جلسه خالصانه بود توانسته است پس از گذشت بیش از ده سال دوام داشته باشد و هنوز هم ادامه دارد و من فکر می‌کنم این جلسه در کشور کانادا بی‌نظیر است. افراد به نوبت یک صفحه از قرآن را تلاوت می‌کردند و قبل از آن ترجمه فارسی همان آیات خوانده می‌شد. چنانکه کسی سؤالی داشت مطرح می‌کرد و یا اگر برادری مطلبی در خصوص آیه‌ای می‌دانست ارائه می‌داد و بقیه استفاده می‌کردند و بحث می‌نمودند، تفسیر المیزان هم بعنوان مرجع مورد استفاده قرار می‌گرفت. به هر حال این جلسه جهات خیر و برکت متعددی داشت و برای من دلنشین‌ترین ساعات زندگیم در کانادا بود و یا پناه بردن به قرآن مجید بهره‌ای وافر می‌یافتم.

دومین خاطره مهم من دوستان بسیار عزیز و جلیل‌القدر و گرامی هستند که توفیق آشنا شدن و دوست شدن با آنها را داشتم که نزدیکترین آنها به من دکتر میثم شمس است. دوستی با آنها برایم

عزت، فهم دینی، خیر و صلاح، هدایت، نظارت و مراقبت در نفس را به ارمغان می آورد.

○ چنانچه مطلبی برای وزارت علوم و تحقیقات و فناوری دارید بفرمائید.

● وزارت محترم علوم، تحقیقات و فناوری خانه پرورش دانشمندان، نخبگان و بستر توسعه علم و دانش است. هر آن کس که در سر سودای علم می‌پروراند چشم تعلق و دلبستگی به این وزارتخانه و دانشگاههای کشور دارد. پس، همه اصول و برنامه‌ها و روال‌های اداری و گردش امور که در این وزارت تدوین می‌شود و همه ابعاد اخلاقی و رفتاری که در تعاملات انسانی به وقوع می‌پیوندد می‌تواند جنبه‌های الگوبرداری برای سایر سازمانها در جامعه داشته باشد. وزارتخانه محترم می‌تواند از این فرصت طبیعی بهترین خدمت را به جامعه بکند. این حقیر فکر می‌کند که تحولات جدی‌تر ضرورت دارد و وزارتخانه شایستگی و استحقاق صعود به مراتب بالاتر را دارد.

امام رضا(ع) دعای مرا به بهترین شکل اجابت کرد*

○ قبل از هر سؤالی بفرمایید رفیده یعنی چه؟

● رفیده اسم یکی از پرستاران صدراسلام است که در جنگها به رزمندگان اسلام کمک می‌کرد.

○ قبل از اعلام نتایج کنکور، فکر می‌کردید چه رتبه‌ای کسب کنید؟

● من احتمال رتبه دو رقیمی را برای خودم می‌دادم، ولی احتمال رتبه یک رقیمی و رتبه اول را

نمی‌دادم.

○ وقتی اعلام نتایج شد و متوجه شدید که رتبه اول را کسب کردید، چه احساسی داشتید؟

● باورم نمی‌شد، خیلی خدا را شکر کردم و یاد امام رضا (ع) افتادم که از ایشان خواسته بودم که در این آزمون مرا یاری کند و از او تشکر کردم، زیرا ایشان دعای مرا به بهترین شکل اجابت کرده بود.

○ عوامل موفقیت خود را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

● قبل از هر چیز، لطف خدا و عنایت ائمه اطهار و بعد از آن، تلاش خودم، محیط مناسب خانه و مدرسه و احساس مسئولیت معلمان دلسوز را عامل این موفقیت می‌دانم. خانواده‌ام برای من محیط خیلی خوبی فراهم کرده بودند و مادرم واقعاً در این زمینه خیلی مرا کمک کرد.

○ معدل دیپلم شما چند بود؟

● ۱۹/۸۱ صدم

○ برای موفقیت در کنکور از چه زمانی تصمیم جدی گرفتید؟

● از تابستان سال قبل که اولش خیلی جدی و فشرده نبود ولی به طور جدی از اوائل مهر گذشته شروع کردم.

○ شبانه روز چند ساعت درس می خواندید؟

● حدود پنج ساعت در روزهای غیر تعطیل و روزهای تعطیل حدود ۱۰ ساعت درس می خواندم.

○ روش خاصی برای مطالعه داشتید؟

● من برای تمام وقتهایم برنامه ریزی کرده بودم و برنامه ریزی من براساس توانم بود. درسها را با هم می خواندم. این طور نبود که یک کتاب را تمام کنم و بعد سراغ درسهای دیگر بروم. تمام دروس عمومی و اختصاصی را با هم می خواندم. به نظر من مهم این نیست که انسان چند ساعت درس بخواند، بلکه مهم این است که از زمانهایی که دارد خوب استفاده کند.

○ اوقات فراغت خود را چگونه سپری می کردید؟

● هر روز سعی می کردم ورزش صبحگاهی داشته باشم، مطالعات غیردرسی می کردم، نماز جماعت می رفتم. گاهی وقتها هم تلویزیون نگاه می کردم.

○ به چه ورزشی علاقه دارید؟

● نرمش های صبحگاهی و بدمینتون

○ چه نوع کتابهای غیردرسی مطالعه می کردید؟

● کتابهای دینی و مذهبی مثلاً کتابهای شهید مطهری و همچنین کتابهای داستان انگلیسی.

○ چه بخشهایی از تلویزیون را نگاه می کنید؟

● اخبار، برخی از سریالهای ایرانی و خارجی، فیلمهای سینمایی مناسب ایرانی و خارجی و سخنرانی ها. البته موقع کنکور فقط اخبار و سریالهای کوتاه را می دیدم.

○ سینما هم می روید؟

● بله، اگر فیلمهای خوب مثل فیلمهای آقای حاتمی کیا باشد، می روم.

○ به نظر شما، بهترین دوست دارای چه ویژگیهایی است؟

- کسانی که دارای ایمان قوی، اخلاق مناسب و توانایی علمی باشند، اتفاقاً دو نفر از دوستانم که با هم بودیم رتبه پنجم و رتبه پانزدهم کنکور سراسری امسال را کسب کردند.
 - به چه نوع هنری علاقه دارید؟
- به خوشنویسی، البته و متأسفانه به علت کمبود وقت نتوانسته‌ام روی آن خوب کار کنم. در زمینه‌های خیاطی نیز تا حدودی کار کرده‌ام.
 - کدامیک از دانشمندان ایرانی یا خارجی را بیشتر دوست دارید؟
- من به مرحوم استاد شهید مطهری خیلی علاقه دارم و سعی می‌کنم آثار ایشان را بخوانم.
 - در خانه چه نوع کمکهایی به اعضای خانواده می‌کنید؟
 - در کارهای خانه، در شستن ظرفها و تمیز کردن خانه به مادرم کمک می‌کنم و به برادر کوچکترم نیز در زمینه‌های درسی کمک می‌کنم.
 - بهترین معلم از نظر شما دارای چه ویژگیهایی است؟
 - بهترین معلم کسی است که برای دانش‌آموزان خود ارزش قائل شود و برای آنها احساس مسئولیت کند. به نظر من، معلم خوب، نقش بسیار مهمی در ایجاد علاقه و انگیزه دانش‌آموزان به خواندن دروسها دارد.
 - در کدام رشته و در چه دانشگاهی می‌خواهید ادامه تحصیل دهید؟
 - در رشته فقه و مبانی حقوق دانشگاه شهید مطهری مشهد ادامه تحصیل خواهم داد.
 - در فرم انتخاب رشته چند رشته انتخاب کردید؟
 - هشت رشته
 - چرا؟ مگر مطمئن نبودید که در اولین رشته قبول می‌شوید؟
 - چرا مطمئن بودم که در رشته اول قبول می‌شوم. این کار را به خاطر این کردم که اگر بخواهم تغییر رشته بدهم بتوانم، چون شنیده‌ام که برای تغییر رشته فقط می‌توان رشته‌هایی که در فرم انتخاب رشته پرکرده‌ام را بزنم.
 - بزرگترین آرزوی شما چیست؟
 - بزرگترین آرزوی من این است که در زمینه معارف اسلامی، اطلاعات و آگاهی خودم را افزایش دهم و بتوانم در جهت خودسازی و خدمت به جامعه حرکت و تلاش کنم.
 - چه پیامی برای نسل جوان دارید؟

● اوقات جوانی بهترین اوقات زندگی انسان است و بهتر است که جوانان قدر این اوقات را خوب بدانند و سعی کنند از همین حالا هدف خود را در زندگی مشخص کنند. البته باید توجه داشت که در زمان تعیین هدف، دیگران و خواسته‌ها و نیازهای آنها، اهداف ما را تحت تأثیر قرار ندهند، بلکه هدف خود را براساس توانمندیها و علاقه‌های خود تعیین کنیم و تمام تلاش مان را بکنیم تا به اهدافمان برسیم.

به نظر من، هرکس بیشترین نقش را در موفقیت خود دارد. برای نمونه اگر کسی بخواهد در کنکور موفق شود، نقش او از همه مؤثرتر است. به همین دلیل بهتر است که انرژی و توان خود را در جهت رسیدن به اهدافمان به کار گیریم و همیشه از خدای بزرگ کمک بخواهیم و بدانیم که اگر هدف ما درست باشد، لطف و عنایت الهی حتماً شامل حال ما خواهد شد چرا که **إِنْ تَنْصُرِ اللَّهُ يَنْصُرْكُمْ وَ يُمِيتْ أَعْدَاءَكُمْ** (اگر شما خدا را کمک کنید خدا هم شما را یاری می‌کند و گامهای شما را محکمتر می‌کند). نکته دیگر اینکه جوانان سعی کنند آگاهی‌های خود را به خصوص در زمینه‌های مذهبی افزایش دهند و تلاش کنند که خودشان را بهتر بشناسند. زیرا اگر این کار را بکنند بهتر می‌توانند برای آینده خود تصمیم‌گیری نمایند و جامعه هم از آنها بهتر استفاده خواهد کرد و با توجه به اینکه جوان هستند و خیلی توان و نیرو دارند می‌توانند کمک بسیار خوبی به جامعه نمایند و برای خود نیز مفید باشند.

دوست داشتم دبیرکل سازمان ملل شوم!*

○ چند تصویر از کودکی؟

● مثل بقیه بچه‌ها بودن، روزهای آمادگی، روز ااث کشی به این خانه و روز اول مدرسه

○ روز اول مدرسه؟

● یک روز خیلی عادی

○ روزهای دبستان؟

● روزهای بدون دغدغه، نمره بیست.

○ ...گیر دادن بزرگ‌ترها به نمره کمتر از بیست؟

* گفتگو با امیرحسام صلواتی رتبه اول کنکور ریاضی - فیزیک از دبیرستان علامه حلی تهران (سمپاد) / جام جم / ۱۶ مهرماه ۱۳۸۱

● کلاس دوم دبستان بودم، آمدم یک کلمه را پاک کنم، کلمه دندان درد از خط بالا پاک شد و من نفهمیدم. دو نمره بابت دندان و درد کم شد و نمره ام شد ۱۸ و بعد همان شد که شما گفتید.

○ پایین ترین معدل در دبستان؟

● ثلث سوم کلاس پنجم معدلم شد ۱۹/۹۸ آن هم به خاطر این که از متن زیر شکل کتاب سؤال داده بودند.

○ علت علاقه‌ات به فیزیک؟

● از وقتی یاد می‌آید، نجوم را دوست داشتم. به کیهان‌شناسی و ستاره‌شناسی خیلی علاقه دارم. وقتی به آسمان نگاه می‌کنم از بی‌انتها بودنش می‌ترسم، قلبم می‌لرزد.

○ سال‌های راهنمایی؟

● جزو شاگردهای درس خوان بودم؛ ولی رتبه اول نبودم. سال دوم و سوم راهنمایی بیشتر با فعالیت‌های فوق برنامه مثل غرفه و سمینار در زمینه نجوم و هوا - فضا گذشت.

○ ... دبیرستان؟

● سال اول دبیرستان به خاطر سمینار و کارهای پژوهشی معدلم به ۱۹/۸۹ رسید که رتبه اول شدم؛ ولی حقیقتش این است که خیلی هم درس خوان نبودم. کلاس‌ها را جیم می‌زدیم و بعد هم اردوهای رصدی سال دوم و سوم دبیرستان.

○ وسواس روی نمره، تاکی و کجا؟

● تا سوم راهنمایی خیلی روی نمره وسواس داشتم. بعد دیگر به این نتیجه رسیدم که نباید برای نمره درس بخوانم. به فیزیک و ریاضی خیلی بهامی دادم چون علاقه داشتم. وگرنه حتی کتاب ادبیات ۵ من تا خود کنکور کامل نبود.

○ وسوسه المپیاد؟

● مرحله اول قبول شدم؛ اما حتی جزو چهل نفر هم نرفتم. خیلی دوست داشتم المپیادی بشوم داشتن مدال طلای المپیاد از رتبه یک کنکور برایم لذت بخش تر بود.

○ توی این سال‌ها چقدر استقلال داشتی؟

● خیلی زیاد. من از دوازده سالگی خودم به مدرسه می‌رفتم، از پونک تا چهارراه لشکر. چون مدرسه علامه‌حلی در بعضی مناطق، سرویس نداشت و من با تاکسی می‌رفتم. شنا، کوه، کامپیوتر... آن طور نبود که حتماً از مدرسه که می‌آیم، بنشینم سر کتاب تا آخر شب.

○ توی کوچه هم می رفتی؟

● خیلی زیاد. تابستان‌ها هر روز توی کوچه با بچه‌های محل بازی می‌کردم و زمستان‌ها هم هر وقت دلم می‌خواست، بیرون می‌رفتم. هیچ محدودیتی وجود نداشت.

○ کلاس‌های درسی؟

● من فقط کلاس زبان رفتم. سال دوم راهنمایی توی مدرسه خودمان کلاس زبان گذاشتند که تا سال سوم راهنمایی ادامه داشت و بعد تعطیل شد. ناچار شدم زبان را در بیرون از مدرسه ادامه بدهم و تا ترم ۸ خواندم.

○ کلاس کنکور؟

● اصلاً!

○ نترسیدی؟

● نه. من فقط با برنامه مدرسه جلو رفتم. البته بعضی از دوستانم کلاس کنکور می‌رفتند. حتی مادرم تا این اواخر اضطراب داشت. خیلی‌ها می‌گفتند پشیمان می‌شوم. ولی من نیازی نمی‌دیدم. شاید اگر معلم‌های توانایی نداشتم، نیاز به کلاس کنکور را حس می‌کردم؛ ولی دیدم برنامه ریزی مدرسه دقیق است، معلم‌های خوبی هم دارم، بقیه کار با خودم بود. به خودم گفتم: «چرا زحمت و تلاش مدرسه و خودم به اسم یک مؤسسه دیگر تمام شود؟»

○ کنکور آزمایشی؟

● هیچ وقت در کنکورهای آزمایشی رتبه‌ام یک نشد. اولین رتبه‌ام ۶۹ بود در بین ۱۹۰ نفر. دوستانم غر می‌زدند که این چه رتبه‌ای است. بعد شدم ۴۳، بعد ۱۵، بعد ۵ و این اواخر رتبه‌ام بین ۲ تا ۱۱ در نوسان بود. فقط در آخرین آزمون سازمان سنجش رتبه‌ام در کشور شد ۵ و در استان تهران اول شدم.

○ برنامه ریزی برای کنکور؟

● از تیرماه پارسال شروع کردم. با روزی یک ساعت. بعد شد دو ساعت، سه ساعت، پنج ساعت. مشاور مدرسه یک برنامه ریزی کلی کرد و گفت تا عید باید این کارها را انجام بدهید. فقط یک بار خودم به تنهایی پیش او رفتم که گفت: «هر جور راحتی رفتار کن! خیلی به خودت فشار نیار!»

بیشترین ساعت مطالعه‌ام، روزهای عید بود که به طور متوسط روزی دوازده ساعت بود.

○ و اضطراب؟

● اضطراب نداشتم. فقط هرچه به روزهای کنکور نزدیک می‌شدم احساس می‌کردم چیزی بلد نیستم. نکته‌های ریز را روی کاغذهای کوچکی می‌نوشتم و صبح که بیدار می‌شدم. یک بار از روی آنها می‌خواندم تا در ذهنم بماند.

○ یک ماه به کنکور؟

● همه فوتبال‌ها را می‌دیدم. هم فوتبال تیم محبوبم، هم فوتبال تیم منفرم! چون می‌خواستم روز بعد، پیش طرفداران تیم منفرم بگویم که نقطه ضعف تیمشان کجا بود!

○ توی مدرسه تو را به عنوان بچه خیلی درس خوان می‌شناختند؟

● نه! ما در مدرسه گروه‌های دوستی داشتیم. گروه ما بین ۱۰ تا ۱۵ نفر عضو داشت. همیشه ته کلاس می‌نشستیم و با هم درباره تیم‌های فوتبال بحث می‌کردیم. خیلی وقت‌ها معلم مثلاً جلوی کلاس ديفرانسیل درس می‌داد و ما ته کلاس سر تیم یوونتوس و رئال مادرید و بایرن مونیخ دعوا می‌کردیم.

○ رتبه اول تو، باعث تعجب کسی هم شد؟

● خیلی‌ها! مثلاً یکی از هم‌کلاسی‌هایم گفته: «من نمی‌دانم این کی به درس گوش می‌داد؟ این که فقط با بچه‌ها سر تیم یوونتوس و رئال دعوا می‌کرد!» من هم گفتم: «من نمی‌دانم این چطور رتبه ۱۸ کنکور شد؟ چون مدام داشت روی دیوار و میز و نیمکت طرح یوونتوس را می‌کشید!»

○ روز قبل از کنکور؟

● صبح به خودم گفتم درس بخوانم، بعد دیدم حوصله‌اش را ندارم. رفتم پای کامپیوتر و بازی کردم. عصر هم رفتم استخر، بعد از شام هم دوباره رفتم پای کامپیوتر تا ایمیل‌هایم را چک کنم.

○ اضطراب؟

● هیچ احساسی نداشتم. فقط تا ساعت سه نیمه شب به فاصله ده دقیقه یک بار، بیدار می‌شدم و بعد هم خوابم برد.

○ همین؟

● تنها کار فوق‌العاده‌ای که برای کنکور کردم، این بود که به توصیه مشاور مدرسه، باید یک هفته قبل از کنکور ساعت ۶ از خواب بیدار می‌شدم. تا به صبح زود عادت کنم. چون عادت من این است که تا نیمه‌های شب درس بخوانم و صبح تا ۱۰ و ۱۱ بخوابم.

○ این کار را کردی؟

● فقط دو روز توانستم سر ساعت ۶ بیدار شوم.

○ کنکور؟

● نفهمیدم خوب داده‌ام یا بد؟ انتظار رتبه یک را نداشتم. تصویری که از رتبه یک کنکور داشتم، آدمی بود که روزی ۱۶ - ۱۵ ساعت درس می‌خواند و مدام پشت میز است. اهل بازی و گردش و تفریح نیست و حتماً از یک ماه مانده به کنکور، دور فوتبال و تیم مورد علاقه‌اش خط می‌کشد.

○ بعد از کنکور؟

● سعی کردم به هیچ چیز فکر نکنم. حتی با این که جواب سؤال‌ها روی اینترنت می‌آمد، نرفتم سؤال‌ها را نگاه کنم. تجربه بدی از کنکورهای آزمایشی داشتم. روز سوم سؤال‌ها را نگاه کردم اما خیلی از جواب‌ها یادم نبود.

○ خبر اول شدن؟

● روز قبل از اعلام نتایج، به خانه‌مان زنگ زدند؛ ولی من شک کردم. گفتم: «حتماً یکی از دوستانم می‌خواهد مرا سرکار بگذارد!» حتی به مادرم گفتم به هیچ کس حرفی نزنند، تا مطمئن شویم.

○ وعکس‌العمل‌ها؟

● یک روز تمام تلفن‌مان زنگ خورد. باتری تلفن داشت تمام می‌شد!

○ ایراد کنکور؟

● حفظی بودن و فرار بودن درس‌هایی مثل ادبیات، عربی، زبان و دینی.

○ خوبی کنکور؟

● یک جور گزینش است. نمی‌تواند نباشد؛ ولی هرچه سخت‌تر باشد، بهتر است. خوبی کنکور امسال به سختی‌اش بود.

○ چرا؟

● چون در کنکورهای راحت با یک بی‌دقتی رتبه یک رقمی، دو رقمی می‌شود و رتبه دو رقمی، سه رقمی! ولی فرق رتبه ۱۰۰ با ۱۰۰۰ با کنکور سخت مشخص می‌شود.

○ می‌توانی نخبه را تعریف کنی؟

● نخبه یعنی کسی که علاوه بر توانایی‌های عام، یک سری توانایی‌های خاص هم دارد که می‌تواند از آنها در جهت مثبت یا منفی استفاده کند.

○ منفی؟

● مثل هیتلر، تیمورلنگ.

○ ۱۸ سالگی؟

● سن گواهینامه

○ فوتبال

● یک جور اعتیاد.

○ دل پیرو؟

● سرور و سالار بازیکن های دنیا به همراه زیدان که با این که از تیم یونتوس رفت، هنوز دوستش

دارم .

○ بازیکن ایرانی فوتبال؟

● یک زمانی میرزاپور، الان علی کریمی.

○ یک فیلم خوب؟

● بگوئید دو تا! آژانس شیشه‌ای، روبان قرمز.

○ بازیگر خوب؟

● پرویز پرستویی.

○ تقدیر؟

● چیزی که باید خودت رقمش بزنی .

○ شغلی که در کودکی آرزو کردی؟

● اولش دوست داشتم پلیس بشوم. بعدش خلبان، منجم، مهندس هوا و فضا، یک زمانی هم

دوست داشتم دبیر کل سازمان ملل بشوم!

○ یک آرزو؟

● بزرگترین آرزویم صلح است.

○ عشق؟

● یک جور احساسه، عشق به خدا، عشق به وطن. وقتی هواپیما بعد از دو هفته ما را از عربستان به

ایران می آورد، از این که دوباره پایم را روی خاک ایران می گذاشتم، احساس عجیبی داشتم. شاید

همان احساس!

○ جایی که دوست داری؟

● می خواهم آفریقا را ببینم.

○ به نیت ماندن؟

● مطمئنم هیچ جا ایران نمی شود.

○ آینده؟

● ادامه تحصیل تا هر جا که ممکن است.

○ بعد؟

● پژوهش؛ هم لذت دارد، هم می توانم به کشورم خدمت کنم.

○ آدم های تأثیرگذار در زندگی ات؟

● اول از همه پدر و مادرم. بعد خانم حسینی نسب. معلم کلاس چهارم و پنجم، که همیشه تشویقم می کرد: «نامیدنشو، تو حتماً می توانی!» بعد معلم فیزیک سال سوم، آقای نوری و آقای همدانی؛ که روی اخلاق و رفتارم خیلی تأثیر گذاشتند؛ و معلم دینی سال دوم راهنمایی، آقای پیرانی، که رفتارم جالبی داشت.

○ چه رفتاری؟

● هیچ وقت نمی گفت: «ساکت!» آن قدر ساکت می نشست تا کلاس آرام شود. با بچه ها محترمانه رفتار می کرد. خیلی با ما راحت صحبت می کرد. ظاهری بسیار آراسته داشت. لباس سفید یک دست می پوشید. ریش مرتب داشت. عینک دودی می زد و پشت موتور می نشست.

○ الگو؟

● هر کس که یک ویژگی خوب دارد؛ پیامبر، امام، پدر، مادر، یک آدم توی خیابان، یک کار قشنگ.

من خیلی خوشبینم!*

○ رأیبر کجاست؟

● یک بخش که یک ربع با شهر بافت و سه ساعت تا کرمان فاصله دارد.

○ می توانی در یک جمله رأیبر را تعریف کنی؟

● کوهستانی، سرسبز، آسمانی آبی و مردمی خوشدل.

○ خانه؟

● یک خانه ۱۲۰ متری با یک حیاط باز و سرسبز. یک درخت گیلاس، یک نردبان که روزی چندبار از آن بالا می‌رفتم؛ تا پشت بام. شب‌های پرستاره. روزهای داغ، خانه‌ای با چهار اتاق که یکی از اتاق‌ها مال من بود.

○ و روزهای بی‌خیالی کودکی؟

● دختر شاد و کنجکاو بودم و از وقتی یادم می‌آید عاشق مدرسه!

○ شب اول مهری که به کلاس اول دبستان می‌رفتی...؟

● تا صبح از خوش حالی خوابم نبرد.

○ یک خصلت مهم در دوره دبستان؟

● به طرز وحشتناکی فراموشکار، آن قدر که هر روز وسایلم را در مدرسه جا می‌گذاشتم برای روز بعد، می‌بایست دوباره آنها را جور می‌کردم یا می‌خریدم.

○ این فراموشکاری نتیجه سر به هوایی بود؟

● نه، چون فقط خاص آن دوران بود. می‌توانم بگویم آن قدر شیفته مدرسه و دوستانم می‌شدم که چیزهای دیگر را فراموش می‌کردم.

○ یک ویژگی در دوران راهنمایی؟

● به یک جور خودباوری رسیدم. می‌خواستم دنبال خودم بگردم و هویتم را پیدا کنم.

○ چطور به این خودباوری رسیدی؟

● هرکسی راهی را انتخاب می‌کند. من هم شرکت در مسابقات را انتخاب کردم. می‌خواستم خودم را محک بزnm با موفقیت‌ها و رتبه‌هایی که چشم دیگران را خیره نمی‌کرد؛ ولی برای من مهم بود.

○ کدام مسابقات؟ چه رتبه‌هایی؟

● در مسابقات علمی شرکت کردم. مثلاً در المپیاد ریاضی در حد شهرستان بافت رتبه کسب کردم.

○ رشته دبیرستان؟

● سال سوم راهنمایی در مسابقات المپیاد ریاضی رتبه آوردم و دیدم توانایی خواندن ریاضی را

دارم؛ ولی معلم عربی‌مان خانم زهرا درویشی، که اهل سیرجان بود. یک روز به من گفت: «اگر رشته

ادبیات بروی بهتر نیست؟»

○ همین جمله تو را زیرورو کرد؟

● از بچگی خیلی کنجکاو بودم. وقتی گفت رشته ادبیات، تحقیق کردم و دیدم در میان رشته‌های انسانی به حقوق علاقه‌مندم و دلم می‌خواهد حقوقدان بشوم.

○ چطور فهمیدی به حقوق علاقه داری؟

● توی رابتر آدم‌های زیادی به مراجع قضایی می‌رفتند. هنوز هم برایم سؤال است که چرا مردم رابتر آن قدر به مشکل حقوقی برمی‌خورند؟ به سرنوشت این مردم علاقه‌مند بودم. دلیل دیگرش علاقه بی حساب من به سریال‌های پلیسی مثل «مزدت‌رس» بود.

○ هیچ وقت از این انتخاب پشیمان نشدی؟

● هیچ وقت. با این که مادر و پدرم حتی بعضی از معلم‌هایم منتظر بودند این پشیمانی را ببینند. می‌گفتند: ماهی را هر وقت از آب بگیری، تازه است!

○ تا به حال برای نمره‌گیری کرده‌ای؟

● فقط یک بار. کلاس اول دبستان بودم. غیر از بیست نمره دیگری نگرفته بودم. ریاضی ام شد ۱۹/۷۵. به نظرم عدد عجیب و غریبی آمد. تمام راه را گریه کردم. حتی به خانه خودمان نرفتم. رفتم خانه بی‌بی‌ام. گفت چی شده؟ گفتم ۷۵ شدم! بی‌بی‌ام بی‌سواد است. گفت: صبر کن تا دایه‌ات بیاید. وقتی دایه‌ام آمد و نمره‌ام را دید. خنده‌اش گرفت و بعد توجیهم کرد.

○ بهترین سال تحصیلی؟

● سال پیش دانشگاهی بهترین سال زندگی‌ام بود. برخلاف خیلی‌ها که آن سال را طاقت فرسا و سخت می‌دانند و در تب و تاب کنکور بی‌طاقتند من آرامش عجیبی داشتم. باور نمی‌کنید؛ حاضرم یک سال از عمرم کم کنند و به دوران پیش دانشگاهی برگردم.

○ آن آرامش را تعریف کن.

● کنکور هدف نبود. یک هدف کوتاه مدت بود برای رسیدن به اهداف بعدی. تلاش و کوشش زیادی می‌طلبید. فکراین که یک میلیون و چند هزار نفر رقیب هستند و من باید در این لحظات، با تمام توانم به هیچ چیز غیر از درس فکر نکنم. فقط به درس فکر کردن برایم لذت بخش بود.

○ مهم‌ترین خصلتی که در تو وجود دارد و آن را مدیون شیوه تربیتی مادرت می‌دانی؟

● متکی به نفس بودن. بیشتر مادرها بچه‌هایشان را وابسته به خودشان بار می‌آورند و اعتماد به نفس را از آنها می‌گیرند. من با این که تا هفت سال فرزند یک دانه خانواده بودم. خیلی زود یاد گرفتم

روی پای خودم بایستم.

○ و بهترین خصلت خانواده شما؟

● در خانواده ما امر و نهی نمی‌شود. همیشه می‌گویند این کار را بکنی بهتر است.

○ در مناطقی مثل رابر که جزو مناطق ۳ و محروم کشور است، مهم‌ترین مشکلی که داشتی چه بود؟
○ مشکل فضای آموزشی از اولین سال ابتدایی تا پیش دانشگاهی جدی‌ترین مشکل ما بود. یادم هست دبستان که بودم، هروقت باران می‌آمد، مدرسه را تعطیل می‌کردند؛ چون می‌ترسیدند سقف مدرسه بریزد. راهنمایی و دبیرستان فضای خوبی داشت. سوای امکاناتی که نداشت و پیش دانشگاهی که مصیبت بود!

○ چه جور مصیبتی؟

● در پیش دانشگاهی دو تا کلاس کم داشتیم. رشته‌های ریاضی و تجربی چون به فضای زیادتری نیاز داشتند از کلاس استفاده می‌کردند به ما یک موکت دادند و گفتند: کلاس سیار!

○ موکت را کجا پهن می‌کردید؟

● زیر تنها درخت حیاط مدرسه که یک درخت چنار بود و ما از سایه‌اش زیاد استفاده می‌کردیم.
○ می‌توانی آن فضا را تصویر کنی؟

● فرض کنید یک موکت دست بچه‌ها است و هرچند دقیقه یک بار باید آن را جمع کنند و با جهت خورشید بچرخند. یک تخته روی صندلی است. چند تا آجر کنار تخته گذاشته‌ایم تا نیفتد. ولی هر بار که معلم می‌خواهد مطلبی روی تخته بنویسد، تخته از روی صندلی می‌افتد!

○ چندماه این طوری گذشت؟

● تا نیمه‌های ترم اول همین وضعیت را داشتیم. روبه‌روی مدرسه ما جایی بود که علوفه گوسفندان را در آن می‌ریختند. داخلش را سیمان کردند؛ اما بوی نم و رطوبت کلافه‌مان می‌کرد. اتاق مستطیل بود و تخته را وسط اتاق که می‌زدیم، از هر دو طرف نور می‌خورد و به جز چند نفری که وسط نشسته بودند، هیچ‌کس نمی‌دید چه چیزی روی آن نوشته‌اند.

○ هنوز هم همان طور است؟

● با این که بارها و بارها از کمبود فضای آموزشی حرف زده‌ایم امسال هم هیچ فرقی نکرده است.

○ قدم اول برای کنکور؟

● همان خودشناسی بود که گفتم. من در سال‌های راهنمایی خودم را محک زدم و دیدم در

زمینه‌های مختلف می‌توانم موفق شوم، به شرط آن که اراده کنم.

○ قدم بعدی؟

● یک برنامه که فقط خاص خودم بود. من با این که دیگران برای ما برنامه‌ریزی کنند، مخالفم. معتقدم برنامه‌ریزی باید متناسب با استعداد، توان، وقت و موقعیت هر شخصی باشد.

○ کلاس کنکور نرفتی؟

اگر در درسی مشکل داشتم، لازم بود کلاس بروم؛ ولی من احساس ضعف نمی‌کردم. حتی می‌دانم خیلی از کسانی که کلاس کنکور می‌روند، با اطمینان از این که چون کلاس می‌روند پس قبول می‌شوند، خیلی تلاش نمی‌کنند و فکر می‌کنند مؤسسه و استادان باید زحمت او را بکشند.

○ روزی چند ساعت درس می‌خواندی؟

● روزی هشت تا ده ساعت مفید.

○ روز کنکور نترسیدی؟

● از چند ماه قبل، انتظار کنکور را می‌کشیدم. انتظار شیرینی بود. یک سال زحمت کشیده بودم و می‌خواستم در سه چهار ساعت آن زحمت‌ها را به نتیجه برسانم.

○ احتمال رتبه یک رقیمی را می‌دادی؟

● خیلی زیاد. حتی شبی که می‌خواستم مدارکم را برای سازمان ارسال کنم، چند بار از پدرم پرسیدم: شماره همسایه‌مان را بدهم یا اداره شما را؟ پدرم گفت: چقدر گیر می‌دهی! آنها که قرار نیست به تو زنگ بزنند. گفتم: شاید زنگ زدند!

○ بعد از کنکور چه حالی داشتی؟

● به خودم گفتم: کنکور همین بود؟ بعد که به خانه رسیدم، برای یک لحظه شک کردم. کتاب‌ها را دور و برم ریختم و تا آن جا که یادم بود، جواب‌ها را پیدا کردم. دو سه روز بعد هم جواب تست‌ها آمد و رتبه هفت را برای خودم پیش بینی کردم.

○ وقتی می‌گویم کنکور یادچی می‌افتی؟

● این را از ته دل می‌گویم، هر اتفاقی که مرا به یاد دوران کنکور بیندازد. برایم شیرین است. همین امروز صبح روی میز اتاق مطالعه دیدم کسی نوشته است: دارم برای کنکور می‌خوانم و دلم یک دفعه برای پارسال تنگ شد.

○ از این که رتبهات هفت نشد ناراحت نشدی؟!

- نه! فقط بیست دقیقه گریه کردم!
- نقطه ضعف تو در کنکور چه بود؟
- زبان بزرگ‌ترین ضعفم بود اگر زبانم خوب بود، حتماً رتبه‌ام یک می‌شد چون پنج تا صد درصد داشتم.
- و انتخاب رشته؟
- فقط چهار تا حقوق زدم. هرچهار تا هم متعلق به دانشگاه‌های تهران بود.
- توی همین روزهای اول، حسی به تو نمی‌گویم که اشتباه آمده‌ای؟
- نه! هر روز مصمم‌تر می‌شوم. البته امکانات بدی داریم. چهار نفریم در یک اتاق کوچک که سه نفرمان حقوق می‌خوانیم. آنها خیلی ناامید شده‌اند؛ ولی من خیلی خوش‌بینم.
- علت این خوش‌بینی چیست؟
- به خودم می‌گویم من که با کمترین امکانات ساختم، با بقیه هم می‌سازم.
- می‌خواهی به کجا برسی؟
- درسم را ادامه می‌دهم تا دکترا. دلم نمی‌خواهد برای کارکردن درس بخوانم. می‌خواهم استاد دانشگاه بشوم و در نهایت قاضی‌هایی را تربیت کنم که حق و حقوق مردم به دست آنها سپرده می‌شوند.
- هدف بعدی؟
- عاشقانه زندگی کردن، عاشقانه مردن، عاشقانه محسور شدن.
- و خدا؟
- بزرگ‌تر از آن است که بگویم، و مهربان‌تر از آن است که تصور می‌کنم. من مهربانی خدا را با کوچکی خودم اندازه می‌گیرم نه تا آن اندازه‌ای که هست؛ و می‌دانم با امید به او، غربت برایم سخت نیست.
- یک جمله؟
- خدایا، به امید تو دل به غربت می‌سپارم!

○

○

○